

لهذا هنر را میفرمایند درک کنند چندان سوزی بقراوند داشت. زیرا امری بود
و سایر خصوصی آنان را بر این پایه برین پایه در نظر میگیرند یعنی



نگارش آقای علی تقی وزیری

هنر نمایشی

آموزش هنر نمایشی را بدو بخش متمایز میتوان تقسیم کرد: یک بخش
برای نگارش نمایش نامه. چنانکه در دانشکدهی ادبیات بعنوان آئین نمایش آموخته
میشود؛ بخش دیگر هنرپیشگی که عبارت از ایفای رول در صحنهی نمایش است و این
رشته از نظر گفتار آهنگی (دکلاماسیون لیریک) در دورهی عالی رشتهی آواز
هنرستان موسیقی تعلیم خواهد گشت. ولی هر هنرپیشهی نمایشی چه بازیگر و چه
نویسنده باید ب کلیات هنر دیگری نیز آشنائی داشته باشد و حتی دانستن خصوصیات
نیز آنانرا در کار خویش توانا تر مینماید. مع علوم انسانی و ادبیات را در این
اینک چون مجلهی موسیقی از این ببعدمیخواهد از نظر آموزش، هنرهای راجع
به هنرستان موسیقی را انتشار دهد و از من خواسته اند که در هر شماره مقاله بی راجع
باین موضوع برای درج در مجله تهیه کنم با فرصت کمی که دارم سعی میکنم در
بارهی کلیات این فن اندکی بنویسم ولی امیدوارم دانشمندان متخصص این رشته لطفاً
مرا کمک نموده در بخش تخصصی هنرپیشگی موضوعی را که آغاز نموده ام بانجام
رسانند زیرا میترسم که کم مایگی و گرفتاری زیاد مرا مانع گردد که بتوانم
مطلب را چنانکه باید پدایان رسانم.

هنرهای زیبا بطور کلی

در تعریف هنرهای زیبا اشکل^۱ میگوید: احتیاج بهنرهای زیبا و لذت از آن برانگیخته‌ی وضعیت خاص سرشت آدمیست که غالباً موضوع تأمل و اندیشه‌ی فلاسفه بوده است. دسته‌ی بی از آنان کوشش کرده اند تا جهات مرموز شباهت را در آنچه که مورد ستایش ما از ساخته‌های پروردگار و همچنین ساخته‌های آدمیست در یابند. آنگاه تصویر و افکاریکه از آنها بدست می‌آید با مراتب شعوری زیبایی‌های اخلاقی تطبیق نمایند. دسته‌ی دیگر از آنان گام فراتر نهاده اصول کلی هنرها یا مبانی فلسفی زیبایی را از روان آدمی و نسبت هائی که با جهان دارد دریافته‌اند. این رشته از دانسته‌های روحی خود بتنهائی و مخصوصاً با ارتباطیکه با سایر پژوهشهای مربوط بروح آدمی دارد بی‌نهایت دلربا و شگفت انگیز است. کارهمیش شناسائی و تقلیل نیروی بزرگ روان و تشخیص ارتباطهای آن با چیزهای دیگر است. بویژداز هنگامیکه این رشته وارد موضوع احساسات گردیده پرتو درخشانی بر روی همه‌ی دستگاه سرشت آدمی افکنده است. این دقایق باریک و نظریات بلندندی که بدست آمده دیگر هرگز از جایگاه شامخی که قرار گرفته فرو نمی‌آیند، یعنی باعوالم محسوس کاری ندارند و جز خود چیزی نمی‌بینند و تنها فایده نمایان آنها برای ما افزایش نیروی اندیشه است.

اگر در اندیشه‌ها و فرضیات این نظریه‌ی کلی که در حقیقت بر تمام نواحی هنرهای زیبا بال و پر گشوده چیزهای مبهم و دقیقی پیدا میشود در عوض نظری هر يك از هنرهای زیبا را که بطور خاص میسنجیم شاید خیلی خشک و مثبت می‌یابیم. و همینطور که دانستن آنها برای هنرپیشه لازم و واجبست برعکس آموختنش برای کسانیکه باید از شاخه‌های هنری سرآمد آن فن برخوردار گردند و فقط کلیات

(۱) A. W. Schlegl دروسی راجع بادبیات نمایشی در ۱۸۰۸ در دانشگاه

وین داده است که هنوز ارزش بسزائی دارد و ما غالباً از او اقتباس و ترجمه می‌نماییم.

نهائی هنر را میخواهند درك کنند چندان سودی نخواهد داشت. زیرا تمرین در وسایل خصوصی آنان را برای رسیدن بسر منزل مقصود از راه دور میافکنند، یعنی توجه بیک رشته پیدا کرده از شناسائی کلیات دور میافتند. اکنون شناسائی کلی هنر ها را ببینیم - و رای آنچه در آموزشگاه بآن آشنا شده ایم - آیا از تاریخ هنر باید آموخت؟ هوید است که پاسخ این پرسش مثبت است. آری! تاریخ هنر ها آنچه را که تا بحال کرده اند بما میآموزد و نظری هنر ها آنگونه را که باید کرد بما یاد میدهد ولی این دو پژوهش بتنهائی نارسایند اگر يك سومینی آنها را بهم مرتبط ننمایند و آن انتقاد و خرده بینیست که تاریخ را روشن و نظری را بارور میکند.

انتقاد - ساخته های هنر پیشگان بزرگ را با هم میسنجد، لطف و زیبایی جاودانی آنها را نمودار میسازد، ارزش نسبی آنها را معلوم و راه سر منزل معشوق را برای نابغه های آینده هموار تر میکند.

هوید است که انتقاد خود هنری برای داوری هنرهاست. در داوری اول شرط بیطرفیست، ولی برای داوری هنرها گذشته از بیطرفی داشتن احساس تند و توانائی برای شناختن زیبایی که سرچشمه هنر است، دومین شرط بزرگ آنست.

اکنون ناچار از يك توضیح هستیم که نباید بواسطه ی نارسائی زبان و اژه ی انتقاد را فقط بآن معنی که در ذهن عامه است، یعنی زیر کی در عیب جوئی بگیریم بلکه معنای دیگر آن که تقریباً یا حس زیباشناسیست بسیار مهمتر میباشد، زیرا بدان وسیله میتوانیم زیباییهای کار استاد را بهتر درك نموده و نیز بمردم بشناسانیم. بدبختانه در انتقادها جز باریك بینی در عیب جوئی آنها غالباً برای رعایت نکردن پاره ئی قواعد جستجوی دیگری نمیشود، نتیجه ی شوم این کار پنهان ماندن لطائف و چیزهای بدیعیست که شناساندن آنها برای ترقی ذوق زیباشناسی عمومی بسیار لازم و مورد استفاده است.

گفتن بدیها غالباً محرک رشک است. شناختن و بر خوردن زیباییها

هنگامیست که تحت تأثیر آنها واقع شده ایم. اگر چه هر دو از صداقت فطرت بر میآید ولی آنرا از غریزه های پست و حیوانی و این را از ملکات ملکوتی و صفات والای روان دانسته اند. پس بهتر است که در انتقاد نخست بر گرایش والای روان و شرح و بیان تأثیرات آن بپردازیم سپس به عیب جوئی که آنهم باید از نظر آموزش و تکامل هنر و دلسوزی برای هنرور بانهایت ادب بیان گردد تا تأثیر نیک نموده پذیرفته شود و الا موجب دلشکستگی و نفرت گشته سوء اثر مینماید.

بر انتقاد کننده نکات دیگری نیز نباید پوشیده بماند: مثلاً بسیاری از مردم بلکه بسا ملتها باندازه بی در دایره ی محلی و آموزش ویژه ی خویش و طریقه ی زندگیشان محصور هستند که هیچ گامی از دایره ی عادات خود فراتر ننهاده اند. باین صورت در این زمینه ی پهناور هنر های زیبا که بسیاری از اصول آن همه جایی و جهانیست و یکی از استوارترین آئین نامه های ویژه ی آن نوجوئی و پیشرفت بگروه و ستیغ های بلند آدمیت است چگونه اینان با آن دائره ی تنگ دانشها و احساسات خود از عهده ی درک یقین طبیعتها و نخته سنگها و شایستگیها و زبائیهائی که برون از محیط عادات و رسوم ملی آنهاست برخوردارند؟ اینجاست که وظیفه ی انتقاد دشوار میگردد؛ اینجاست که شماره ی انتقاد کنندگان حقیقی بسیار کمتر از شمار استادان و هنر پیشگاست؛ اینجاست که معلوم میشود غیر از داشتن احساس تند، چنانکه اشاره کرده ایم، چه مقدار فضل و هنر نیز لازمست. آیا خیال نمیکند که پس از واجد بودن تمام این شرایط چه بسا که نیروی همان فطرت عادل و بیطرف ما را دچار شك و تردید نموده کلمه ی «نمیفهمم» را با نهایت تفاخر بیان خواهیم کرد؟ پس از این تعریف کوتاه و کلی که از هنر و انتقاد نمودیم اینک باصل موضوع که هنر نمایی است میپردازیم.